

اگر چه در جمع بودم اما همیشه احساس سرگردانی و پوچی داشتم

تا نیاپولینگ، در یک خانواده مسیحی متولد شده است و از اهالی هامبورگ است و وی بیست و دو سال سن دارد و برداشت وی از دین اسلام بسیار جالب و شنیدنی است. همچنین او علت سرزندگی اش را، آشنایی با اسلام میداند. او در پاسخ به این سوال که شرح حال خود را باز گو کند چنین میگوید:

من در خانواده ای تقریباً مرفه زندگی می کردم و در واقع به ظاهر همه چیز داشتم. دوستان زیادی داشتم و همیشه پس از کار با آنها به گردش و تفریح می رفتم. اگر چه در جمع بودم اما همیشه احساس سرگردانی و پوچی داشتم و در عین خوشی در دل به دنبال چیزی می گشتم. بیش از هر چیز از این که نمی دانستم این احساس چیست و به دنبال چیستم، مضطرب بودم.

یکی از روزها که با دوستانم در مرکز خرید شهر هامبورگ مشغول گشتن بودیم، ناگهان به یک زن مسلمان محبه برخورد کردم. با غرور خاصی شروع به مسخره کردن او کردیم و من به او گفتم: این چه قیافه ای است که برای خودت درست کرده ای؟

بر خلاف انتظار من که فکر می کردم او را خر کرده ام بلافاصله جواب داد: این چه وضعیت برهنگی است که تو برای خودت درست کرده ای!

گفتگوی غافلگیرکننده بین ما در گرفت و آن خانم مسلمان نه تنها از خود هیچ ضعفی نشان نداد بلکه تمام مدت نیز سعی کرد تا به من بفهماند که حفظ حیا و پوشش نشانه سلامت و روح و روان است. و برعکس برهنگی نشانی از بیماری و عدم سلامتی و روح است. طبیعتاً در آن وضعیت همه حرفهای او را رد کردم و هر کدام از ما به راه خود ادامه داد. اما این برخورد مرا شدیداً به فکر فرو برده بود و روزها به شخصیت محکم و پربلاست آن زن محبه فکر می کردم. همین فکر حس کنجاوی مرا برانگیخت و بالاخره یک روز از روی کنجاوی به مسجد امام علی (ع) در هامبورگ رفتم. حضور ملیتهای مختلف حتی آلمانی مسلمان بسیار برایم جالب بود و بهت زده اعمال آنان را زیر نظر گرفته بودم. آن روز با عده ای نیز صحبت کردم و خصوصاً که متوجه شدم، دین اسلام فقط مخصوص شرقی ها نیست و اروپایی های زیادی نیز به این دین مشرف شده اند. از سوی دیگر روابط عاطفی آنان خیلی مرا مجذوب خود کرده بود.

احساس می‌کردم همه با هم هستند و کسی احساس تنهایی ندارد، اگر چه در اقلیت هستند. مقایسه می‌کردم با زندگی خودم و می‌دیدم، ما اگر چه در جمع هستیم، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنیم، دوست و رفیق و آشنا زیاد داریم، بعضاً با خانواده نیز زندگی می‌کنیم، اما در واقع هر کسی برای خودش زندگی می‌کند. نمی‌دانم شاید بهتر است بگویم ما حتی برای خود نیز نبودیم، از آنجایی که هیچ کس حتی به خودش نیز فکر نمی‌کرد و فکر نمی‌کرد برای چه در دنیا آمده است، یا برای چی زندگی می‌کند، آخر خط چیست؟ من این حالت را در مسلمانان ندیدم. آنها سرگردان نبودند و می‌دانستند برای چه زندگی می‌کنند. از هر که سؤال می‌کردم جوابی داشت و همه جوابها تقریباً یکی بود. آنها انسان را در مقابل همه چیز مسؤول می‌دانستند. در حالی که من یاد گرفته بودم، انسان فقط در برابر خودش مسؤول است. فرد هنگامی که در جمع مطرح می‌شد، دیگر معنایی نداشت و من بر عکس از فرد و حقوق فرد شنیده بودم. اینجا بود که دریافتم اینها با هم هستند چون قلبهایشان برای یک چیز می‌تپد. ارتباط من بدین صورت با مسجد هامبورگ به طور مداوم ادامه یافت و در این رفت و آمدها با برخی از مسلمانان، خصوصاً ایرانی‌ها ارتباطم بیشتر شد. استدلال‌های آنان را کاملاً قبول داشتم و این گفتگوها و رفت و آمدها تا بدانجا پیش رفت که بالاخره احساس کردم من هم «یک مسلمان هستم» و بدین ترتیب شهادتین را به جا آوردم.

اگر بخواهید در یکی دو جمله بیشترین عامل مؤثر در مسلمان شدن خود را ترسیم کنید، کدام عامل را اصلی می‌بینید؟

رابطه معنوی مسلمانان با خدا، صمیمیت بین آنان و هدفمندی و منصب دینی آنان از جمله نکاتی بودند که مرا مجذوب کرده و به سمت اسلام کشیدند.

روابط خانوادگی امروز شما، پس از مسلمان شدن مستحکم تر شده یا به علت مسلمان شدن دچار مشکل هستید؟

من در حال حاضر با خانواده ام زندگی می‌کنم. البته مسلمان شدن من همراه بود با یک سری مشکلات و همه دوستان قدیمی ام مرا طرد کردند. والدینم نیز اصلاً نمی‌توانستند تغییرات من خصوصاً تغییرات ظاهری ام را بپذیرند. به همین علت جرو بحث‌های زیادی داشتیم. تا بالاخره آنها متوجه شدند که من در عقیده و انتخابم راستخ هستم مدتی است که دیگر بحثی میان ما وجود ندارد و اخلاق اسلامی من باعث شده است تا آنها «تانیای امروز» را بر «تانیای دیروزی» ترجیح دهند و من رضایت را در چشمان آنها می‌بینم. البته حجاب من برایشان ثقیل است، چون اطرافیان نیز آنها را راحت نمی‌گذارند. جالب

است بدانید اگر چه تمام دوستان سابقم را از دست داده ام ، اما اصلاً احساس تنهایی نمی کنم. امروز اگر چه در جمع دوستانم نیستم ، اما خود را در جمع می بینم.

در جمع امت اسلامی و این احساس زیبایی است. وقتی به مسجد می روم ، می بینم که تنها چیزی که آنجا اهمیت ندارد، ملیت است ، ظاهر ملاک نیست و آنچه دیگران را به سوی انسان جلب می کند ، اعتقاد واحد به خداوند بزرگ است. و این بزرگی مرا چنان مجذوب کرده که حتی حاضر به نگاه کردن به عکسهای یک سال پیش خود نیستم.

شما با پذیرش اسلام ، دچار مشکلات زیادی شده اید. عدم پذیرش جامعه ، استهزا دیگران ، از دست دادن موقعیت اجتماعی و دوستان ، از همه چیز صرف نظر کرده اید ، در مقابل چه به دست آورده اید؟

من خودم را به دست آوردم ، که از همه چیزهایی که قبلاً داشتم مهمتر است و پس از خودم ، خدا را یافتم. من با خدا بیگانه بودم و در زندگی گذشته ام خدا هیچ نقشی نداشت و به همین علت در همه شرایط احساس پوچی داشتم حتی در به ظاهر شیرین ترین لحظات . اما امروز شیرینی واقعی ام را پیدا کردم. با اسلام به آرامش روحی رسیده ام. اما امروز می دانم کیستم چرا هستم و به کجا خواهم رفت. من دوستان قدیمی ام را از دست داده ام اما در عوض خواهران و برادران دینی را در سرتاسر دنیا به دست آورده ام. و بالاخره قرآن که پیام الهی است و بزرگترین سرمایه من و امروز حتی حاضر نیستم در مقابل تمام سالهای گذشته ، یک لحظه اینها را از دست بدهم.

شما قبلاً اشاره کرده اید که آن خانم مسلمانی که در مرکز خرید هامبورگ ملاقات کردید، در جواب استهزاء شما نسبت به حجاب ، حجاب را نشانه سلامت و روح دانسته است. عقیده امروز شما با توجه به اینکه خود نیز محجبه شده اید، چیست؟

طبیعی است که امروز آن را قبول دارم و به همین علت نیز ، آن را برگزیده ام. البته در این جامعه و برای یک اروپایی این قدم اصلاً ، قدم راحتی نیست. اما وقتی انسان تصمیم می گیرد، خداوند به او اراده ای قوی می دهد. یا حجاب انسان متحمل یک سری سختی های ظاهری می شود، اما از خیلی چیزها در امان می ماند و من در ارتباط با مردان کاملاً این امنیت را احساس می کنم. قبلاً اکثر نگاهها معنی دار بود و انتظار هر مردی را می شد در نگاهش خواند. ما در جامعه ای زندگی می کنیم که ارزش وجودی زن در درجه اول به ظاهر او بستگی دارد. زن باید زیبا باشد ، خوش پوش باشد ، او باید لوند باشد، شما اگر برنامه های تبلیغاتی ، شوهای تلویزیونی و نشریات را بررسی کنید ، می بینید که

از زن تنها یک انتظار وجود دارد، او بایستی لوند باشد، تمام مدهای لباس برای این است که او را لوندتر جلوه دهند و در این میان آن دسته از زنانی که معیارهای لوندی از قبیل اندام خوب را ندارند، در این جوامع دچار عقده های روحی روانی می شوند. زن ها هر روز باید به این فکر باشند که چه کار کنند تا زیباتر باشند، خوب ببینید، چه انرژی ای از انسان به هدر می رود، به هر حال همیشه یک کسی خوشگلتر از دیگران وجود دارد.

حجاب نفی همه این تبلیغات است. با حجاب یک سری از ملاکهای ظاهری پنهان می شود و زن دیگر به عنوان موجودی که باید برای خوش آمدن دیگران لوند و دلربا باشد، مطرح نمیشود. و دیگران در مقابل با زنان با حجاب درمی یابند که آنان را همان طور که هستند بپذیرند، بدون لحاظ ارزشهای ظاهری شان و برابری اینجاست که مفهوم می یابید، انسان در مقابل انسان نه موجودی دلربا در مقابل خردبار. این حس علی رغم مشکلات برخورد مردم، حسی کاملاً غرور آمیز است و انسان را به اعتماد به نفس می رساند.

با تشکر اگر پیامی دارید بفرمایید؟

تعصب دینی و حس اعتماد به نفس مسلمانانی که با آنها برخورد کردم، مرا به سوی اسلام گشاند. اگر مسلمانانی سر راه من قرار می گرفتند که با اسلام بیگانه بودند و بی تفاوت نسبت به آن، شاید من هرگز جذب اسلام نمی شدم. این دو صفت، صفتی است که از سوی دشمنان اسلام شدیداً مورد حمله قرار می گیرد و اگر این دو صفت مسلمانان از دست برود، سرنوشت اسلام همان سرنوشت مسیحیت خواهد شد پس مسلمانان بایستی ارزشهای خود را شناخته و آنها را پاس بدارند.